

## بازنما

تکمله‌ای بر مقاله:

**تأثیر انحلال شخصیت حقوقی بر وکالت‌نامه‌های سابق شرکت**محمد عظیمیان<sup>۱</sup>

مقدمه:

مطابق ماده‌ی ۶۵۶ ق.م.م.: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید»؛ این تعریف ناظر به قراردادهایی است که طی آن وکیل با دریافت اجرت، مبادرت به انجام عمل حقوقی موردنظر موکل می‌نماید مگر در مواردی که به مجانی بودن

۱. سردفتر دفتر اسناد رسمی ۶۴۸ تهران و عضو هیئت تحریریه ماهنامه «کانون» و کمیسیون حقوقی کانون سردفتران و دفتریاران.

\* توضیح ماهنامه «کانون»: یادآور می‌شود مقاله‌ای از همین نویسنده، زیر عنوان یادشده یعنی: «تأثیر انحلال شخصیت حقوقی بر وکالت‌نامه‌های سابق شرکت» در شماره ۱۰۴ این ماهنامه درج شد که طی مطلبی با عنوان «وضعیت حقوقی وکالت‌نامه‌های سابق شرکت منحل» مندرج در شماره ۱۰۷ ماهنامه، با دیدگاه مخالف از سوی محمود محمدزاده مورد نقد و بررسی قرار گرفت که متعاقب آن، متن حاضر در تکمیل مقاله پیشین و با نظر اصراری نگارنده مبنی بر اعتبار وکالت‌نامه‌های سابق شرکت پس از انحلال آن جهت بازخوانی علاقه‌مندان و پژوهشگران حقوقی ماهنامه منتشر می‌شود.

اقدام وکیل تصریح شده باشد.

به عبارت دیگر، انجام اعمال حقوقی معین به نام و حساب موکل، دلیل اعطای نیابتی است که به وسیله «وکالت» ابراز می‌گردد. قبولی وکیل، نامبرده را متعهد اجرای وکالت، حفظ اموال موکل، رعایت مصلحت موکل و مکلف به دادن حساب دوران وکالت می‌نماید، در صورتی که قسمت اعظم وکالت‌ها به‌ویژه وکالت‌های بلاعزل از حدود اعطای نیابت گذشته و به لحاظ وجود اختیارات فراوان وکیل و مقید نشدن اقدامات وی در اجرای وکالت، حالت حق و تکلیف پیدا نموده است آیا در چنین مواردی، تعمیم آثار وقایع حقوقی از جمله فوت موکل می‌تواند پاسخ‌گوی نیاز و عطش جامعه در استقبال از وکالت‌نامه‌های بلاعزل و حتی جایگزینی آن با بیع و سایر عقود ناقله باشد؟

بدون شک، در شمول ماده‌ی ۶۷۸ ق.م. به این گونه وکالت‌ها که معمولاً با یک سند عادی تعهد، همراه می‌باشد، باید تردید نمود، بالاخص در حال حاضر که قواعد و موازین دست‌وپاگیر باعث وجود عرف غالبی گردیده که جایگزین وکالت به جای بیع را مایه مباهات می‌داند. بنابراین اعتقاد به انفساخ چنین وکالتی در صورت فوت موکل، توجه صرف به ظاهر ماده‌ی ۶۷۸ ق.م. است، در حالی که عنایت به قصد و نیت طرفین عقد ضمن بهره‌مندی از پشتوانه حقوقی قوی‌تر، قطعاً با عدالت و انصاف سازگارتر است.

صرف نظر از تشابه ظاهری «موت اشخاص حقیقی» با «انحلال و تصفیه اشخاص حقوقی» به علت اختصاص مقاله به وضعیت حقوقی وکالت‌نامه‌های فروش اموالی که در زمان فعالیت شرکت به صورت بلاعزل، اعطا گردیده و پس از تصفیه، وکیل درصدد اجرای آن برآمده است، دلایل اعتبار این گونه وکالت‌ها از منظری دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۱. برای کسب اطلاعات بیش‌تر و دیدن دلایل موافق و مخالف در این خصوص ر.ک.: تأثیر انحلال شخصیت حقوقی بر وکالت‌نامه‌های سابق شرکت، ماهنامه حقوقی «کانون»، سال ۵۲، دوره دوم، ش. ۱۰۴، اردیبهشت ۱۳۸۹، صص. ۷۲ - ۵۵.

### ۱- وکالت فراتر از اذن در فروش و ناظر به حق تملک است

یکی از شایع‌ترین نمونه‌های وکالت، وکالت بلاعزل با شرط اسقاط حق انجام عمل منافی وکالت از طرف موکل است. در این مورد، مالکی درخصوص فروش ملک خود به دیگری وکالت می‌دهد؛ حق عزل را ساقط می‌کند و به وکیل اختیار می‌دهد که موردوکالت را به خود یا دیگری و به هر مبلغ که صلاح می‌داند، منتقل سازد؛ علاوه بر آن ضمن عقد خارج لازم (که به اقرار طرفین معمولاً به صورت شفاهی منعقد گردیده است) متعهد شده از هرگونه اقدام بالمباشره در موردوکالت خودداری یا حق عمل منافی وکالت را سلب و ساقط نموده است. در این فرض می‌توان از نشانه‌های موجود مطمئن شد که هدف واقعی انتقال مالکیت است. چرا که به هر دلیل، انتقال مالکیت به صورت رسمی فراهم نبوده و مالک با اعطای نیابت در فروش و اسقاط حق عزل، وکیل یا خریدار واقعی را به تملک مورد وکالت، مطمئن می‌سازد.

به اعتقاد آقای دکتر کاتوزیان «اگر عقد تابع قصد واقعی طرفین باشد (العقود تابعة للقصد) آن چه را واقع شده است، نباید وکالت نامید. زیرا، این حق که کسی بدون امکان بازرسی یا رجوع مالک، بتواند مالی را به هر قیمت که می‌خواهد به خود منتقل سازد یا صلح کند، اختیاری بیش از نیابت است و باید آن را حق تملک (ملک/بملک) نامید نه اذن در فروش. در زمانی هم که وکیل آن را به خود منتقل می‌سازد، در حقیقت از همان حق تملک سود می‌برد و با اجرای آن مالک می‌شود و قصد انجام کاری را به نمایندگی ندارد.<sup>۱</sup>

این دیدگاه اگر در مورد وکالت‌های اعطایی اشخاص حقیقی با کمی تأمل مورد پذیرش واقع شود، در مورد اشخاص حقوقی جایی برای تردید و تأمل باقی نمی‌گذارد، چرا که معاملات اشخاص حقوقی تابع شرایط و ضوابط خاصی است که بدون رعایت آن‌ها تصمیمات مدیران شرکت از اعتبار قانونی برخوردار نمی‌گردد. مثل تصویب مجمع عمومی، تأیید بازرس، درج در دفاتر قانونی شرکت، ممهور شدن اسناد به مهر شرکت علاوه بر امضای صاحبان امضای مجاز

۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۴)، انتشارات مدرس، چ. ۲، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۷.

و... که همگی نشان‌دهنده این واقعیت است که شخص حقوقی صرفاً برای انجام موردوکالت، مبادرت به انتخاب نماینده ننموده بلکه با اعطای حق تملک به وکیل، نامبرده را در انتقال موردوکالت به خود یا شخص ثالث، مختار گذاشته است. ضمن این که در تکمیل دفاتر قانونی شرکت، معادل ارزش مال مورد وکالت به اموال شرکت اضافه یا از دیون شرکت کسر گردیده است.

آیا در این حالت با وجود شاخص‌های متعدد مبنی بر تعهد شرکت به انتقال مال موردوکالت و اختیار بی‌قید و شرط وکیل، می‌توان با صدور حکم واحد، انحلال و تصفیه شرکت را باعث انفساخ وکالت دانست؟ بدون شک، چنین دیدگاهی ضمن منافات با قصد واقعی طرفین عقد در جریان دادرسی احتمالی مورد پذیرش دادرسان قرار نمی‌گیرد، چنان که مطابق دادنامه شماره ۵/۲۲ - ۵۸/۳/۱۰ شعبه پنجم دیوان عالی کشور،<sup>۱</sup> حکم شعبه دوم دادگاه استان گیلان را که به استناد ماده‌ی ۶۷۸ ق.م. و به دلیل فوت وکیل و دو نفر از موکلان، وکالت را مرتفع دانسته بود، به دلیل این که رابطه حقوقی را تعهد به انتقال زمین دانسته است، نقض و تجدید رسیدگی را به شعبه دیگر دادگاه استان محول نموده است.

## ۲ - شرط بقای وکالت در صورت انحلال شرکت

بند ۳ ماده‌ی ۶۷۸ ق.م.، یکی از طرق انقضای وکالت را «موت» وکیل یا موکل دانسته که به لحاظ تشابه آن با «انحلال شخص حقوقی» چنین متبادر به ذهن می‌گردد که با انحلال و تصفیه شرکت، پایان عمر شخص حقوقی فرا رسیده و در اصل، شرکت نیز هم‌چون شخص

۱. اعتراضات فرجامی وارد است، زیرا دادگاه استان گیلان به این استدلال که وکیل قبل از عمل به وکالت فوت کرده و امضاکنندگان وکالت‌نامه هم منجزاً در قبال فرجام‌خواه تعهدی دایر به انتقال پلاک مورد بحث نکرده‌اند، حکم بدوی را استوار کرده است. حال آن که از توجه به متن وکالت‌نامه رسمی که حاکی است آقایان... و بانو... زمین را به تصرف فرجام‌خواه داده‌اند و بهای مورد معامله هم تعیین شده و به وکیل خود اختیار داده‌اند که بهای مزبور را در قبال فرجام‌خواه که به موجب سند رسمی از آن‌ها طلبکار است، تهاتر نماید و زمین را به وی انتقال دهد؛ تعهد وکالت‌دهندگان به انتقال زمین مزبور به فرجام‌خواه استفاده می‌شود و فوت وکیل و بعضی از موکلین او مانع از این که فرجام‌خواه از وراثت متعهد و بانو... که حیات دارد، الزام به انتقال را بخواهد، نیست... «کاتوزیان، همان، ص. ۱۲۴».

حقیقی، فوت شده است. در این صورت، وکالت‌های اعطایی سابق شخص حقوقی، مرتفع خواهند گردید.<sup>۱</sup> حال، اگر در وکالت‌نامه تصریح شود که وکالت به انحلال و تصفیه شخص حقوقی از بین نرود، آیا این شرط نافذ است یا اثری در حکم انفساخ وکالت ندارد؟

همان‌گونه که استادان حقوق بیان داشته‌اند، قانون مدنی پاسخ صریحی در این باب ندارد اما صرف‌نظر از اختصاص واقعه حقوقی «موت» به اشخاص حقیقی، در ماده‌ی ۷۷۷ ق.م.آ. آمده است؛ «در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علی‌حده ممکن است؛ رهن، مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر، رهن قرض خود را ادا ننموده مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفا کند و نیز ممکن است، قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود». این ماده قانونی در اصلاحیه سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ شورای نگهبان بدون تغییر باقی ماند و مواد ۳۴ اصلاحی و مکرر ق.ت. که از آن‌ها به عنوان مواد قانونی مغایر یاد می‌شد، در سال ۱۳۸۶ اصلاح و حذف گردید. با این توصیف، هرگونه برداشتی مبنی بر نسخ ضمنی یا بی‌اعتباری آن قابل تأمل و انتقاد به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، با خلاف شرع اعلام نشدن ماده قانونی مذکور، قانون‌گذار ضمن احترام به قراردادهای خصوصی اشخاص، مظهري از حاکمیت اراده برای باقی نگاه‌داشتن سلطه ناشی از وکالت پس از فوت وکیل را صریحاً بیان و مورد تنفیذ قرار داده است.

آقای دکتر کاتوزیان در توجیه برقراری عقد وکالت برای ورثه مرتهن و یا به عبارت واضح‌تر، عدم انفساخ عقد وکالت به فوت مرتهن (در صورت شرط شدن برای ورثه مرتهن) چنین بیان می‌دارند؛ سلطه‌ای را که نتوان از نایب گرفت و همانند «حق» از او به ورثه منتقل شود، دیگر نمی‌توان نیابت مبتنی بر اذن دانست. برخلاف حق، اذن وجود مستقل ندارد و وابسته به وجود اذن‌دهنده و مأذون است. پس، آنچه را قابل باقی ماندن پس از فوت و انتقال به ورثه است، باید «حق» نامید و در این صورت، عقدی که چنین اثری بگذارد «وکالت» به معنای اصطلاحی خود نیست و باید آن را نوعی «ایجاد حق» تلقی کرد. هم‌چنین هرگاه فوت موکل نتواند نیابت

۱. رک.: مقاله: «تأثیر انحلال شرکت شخصیت حقوقی بر وکالت‌نامه‌های سابق شرکت»، همان.

وکیل را از بین ببرد، رابطه حقوقی را باید «وصایت» دانست نه وکالت.<sup>۱</sup>

سوای این که مطابق دیدگاه آقای دکتر کاتوزیان با تفکیک «اذن» و «حق» دلیل عدم ارتفاع وکالتی که وکیل آن فوت نموده را «ایجاد حق» بدانیم و در حالتی که موکل فوت نموده، رابطه طرفین را «وصایت» تعریف کنیم یا مطابق نظر مخالف،<sup>۲</sup> معتقد به کفایت حدوث اذن در ایجاد سلطه وکیل و عدم ضرورت تداوم آن باشیم، به نظر می‌آید هر نوع وکالتی که واجد شرایط مذکور باشد با وحدت ملاک از ماده‌ی ۷۷۷ ق.م. می‌تواند برای وکیل «حقی» ایجاد کند که فوت موکل تأثیری در زوال آن نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر، شرط موضوع ماده‌ی ۷۷۷ ق.م. اختصاص به عقد رهن ندارد و عقد رهن نیز مزیتی بر سایر عقود ندارد تا بتوان به بی‌اعتباری درج آن ضمن سایر عقود اظهارنظر نمود.<sup>۳</sup>

با این وصف، اعم از این که بقای وکالت حتی در صورت فوت موکل ضمن عقد لازم یا عقد خارج لازم شرط گردیده یا این که بدون تصریح در عقد با مذاقه در فاکتورهای مورد توافق طرفین چنین استنباط گردد که هر دو نفر نظر به تداوم عقد داشته‌اند، اگر شرط مزبور را هم قابل نفوذ ندانیم، مانعی در احتساب توافق مورد وکالت به عنوان «وصیت» و نتیجتاً اعتبار وکالت‌نامه‌ای که موکل آن فوت شده است، باقی نمی‌ماند.

کلام آخر این که، در عرف فعلی جامعه ایرانی، وکالت‌های بلاعزل با شرایط مذکور فراتر از نیابت موضوع ماده‌ی ۶۵۶ ق.م. است که در مواجهه با آن حقوق‌دان باید ماهیت حقوقی توافق را با نصب‌العین قرار دادن اصل آزادی اراده و اعتبار توافقات خصوصی اشخاص، عمومات قانون،

۱. کاتوزیان، همان، ص. ۲۱۳.

۲. «حدوث اذن برای ایجاد سلطه وکیل کافی است و قطع آن نیابت را از بین نمی‌برد، چنان که از یاد بردن توکیل نیز باعث انحلال وکالت نمی‌شود، پس وکالت بعد از فوت به همان مفهوم اصطلاحی خود قابل تحقق است و نباید آن را مانند وصیت محدود به ثلث کرد». یزدی، سیدمحمد کاظم، *عروة/لوتقی*، به نقل از؛ کاتوزیان، همان.

۳. در هر مورد که وکالت ضمن عقد لازمی شرط شود و موضوع آن راجع به حق وکیل باشد مانند فروش رهن، این وکالت به فوت وکیل از بین نمی‌رود، هرچند که شرط هم نشده باشد. (همان، ص. ۲۱۳).

تجویز ماده‌ی ۷۷۷ ق.م.، اجماعی نبودن نظریه بطلان وکالت به فوت وکیل یا موکل،<sup>۱</sup> معتبر بودن اقدامات وکیل قبل از رسیدن خبر عزل (ماده‌ی ۶۸۰ ق.م.)، صحت اقدامات وکیل بعد از استعفا، مادامی که موکل به اذن خود باقی است (ماده‌ی ۶۸۱ ق.م.) و... کشف و با احراز قصد واقعی طرفین مبادرت به اظهارنظر و صدور حکم نماید.<sup>۲</sup>

### ۳- اعتبار وکالت‌های شرکت منحلۀ تأمین‌کننده بهتر مصالح اجتماعی

همان‌گونه که در قسمت قبلی متذکر گردید، به دلیل وجود قواعد دست‌وپاگیر اداری و فقدان سرعت مطلوب در پاسخ‌گویی مراجع ذی‌صلاح، امروزه افراد جامعه «وکالت» را جایگزین عقد بیع نموده‌اند به‌همین لحاظ روزانه هزاران بار لفظ «وکالتی خریده یا می‌خرم» یا «وکالتی فروخته یا می‌فروشم» در دفاتر اسناد رسمی تکرار می‌شود. نگارنده با اعتقاد به قاعده کلی انحلال وکالت در اثر فوت وکیل یا موکل، معتقد است ضمن توجه به قصد واقعی مالک از اعطای وکالت و محدود نشدن به ظاهر عقد و عنوان قرارداد منعقد، باید برای وکلی که با پرداخت ثمن معامله، اختیار انجام معامله نسبت به ملک یا اتومبیل موکل خود را که اتفاقاً در شمار اشخاص حقوقی و منصوصاً شرکت تجاری است و قبل از عمل به وکالت، شرکت مزبور منحل گردیده، چاره‌ای اندیشید. آیا بدون تحقیق در مفاد وکالت‌نامه، انحلال شرکت را معادل فوت افراد تلقی و نظر به بی‌اعتباری وکالت داشتن با مصالح اجتماعی بیش‌تر سازگاری دارد یا بررسی نشانه‌ها به‌منظور احراز عمل حقوقی که مورد قصد و اراده طرفین بوده و در صورتی که احراز شود، طرفین چیزی را بیش‌تر از نیابت قصد نموده‌اند، بقای اعتبار چنین وکالت‌هایی با مصالح مذکور سازگارتر است؟ برای پاسخ به این پرسش، ضمن انتقاد از دیدگاه کسانی که بدون توجه به فرآیند دادرسی، با بی‌اعتبار دانستن وکالت‌های شرکت منحل‌شده اشخاص را مکلف به حضور در مراجع قضایی جهت تعیین تکلیف می‌نمایند، تذکر دو نکته ضروری است:

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، الفاروق، انتشارات گنج دانش، ج. اول، ج. ۲، ۱۳۸۸، ص. ۱۹۴.
۲. قریب به اتفاق وکالت‌های اعطایی که مورد وکالت آن‌ها اموال اعم از منقول و غیرمنقول و یا حقوق است و به‌صورت بلاعزل در دفاتر اسناد رسمی تنظیم می‌گردد، در مقام بیع و فروش و واگذاری است.

*الف* - نتیجه بی‌اعتبار شمردن این‌گونه وکالت‌ها، لزوماً طرح ادعا در مراجع قضایی است، اما شرکت پس از انحلال (ماده‌ی ۲۰۶ ق.ت.) و تصفیه (ماده‌ی ۲۱۴ ق.ت.) شخصیتی ندارد تا به اعتبار آن امکان طرح دعوی علیه شخص حقوقی فراهم گردد؛ طرح دعوی علیه مدیران سابق شرکت یا مدیران تصفیه نیز به دلیل تعلق مال مورد وکالت به شرکت نه مدیران و تبعاً نبود سمتی برای مشارالیه‌هم، موضوعاً منتفی است. بدین ترتیب، دعوی وکیل ذی‌حق در مراجع قضایی امکان‌پذیر و صدور حکم ندارد.

*ب* - برخلاف استدلال آن گروه از مخالفین، که دلیل بی‌اعتباری این‌گونه وکالت‌ها را تعلق مال مورد وکالت پس از فوت موکل به وراثت می‌دانند به لحاظ اختصاص حق وراثت به اشخاص حقیقی، تصور ارث در مورد اشخاص حقوقی موضوعیت ندارد و لذا معتبر دانستن وکالت‌های اعطایی شخص حقوقی پس از انحلال، منافاتی با حقوق کسانی که در مورد اشخاص حقیقی «وراثت» نامیده می‌شوند، ندارد، ضمن این‌که اعتبار آن باعث حفظ حقوق وکیل به‌عنوان یکی از افراد جامعه می‌گردد.

با مذاقه در دو نکته مذکور و عنایت به سایر دلایل ابرازی، تردیدی در ضرورت تجدیدنظر در موازین قانونی نمی‌باشد و قبل از اصلاحات موردنظر قانون‌گذار، این وظیفه جامعه حقوقی است که با توجه به عرف و عادت موجود در تعیین ماهیت حقوقی توافقات اشخاص از تمامی نشانه‌های مضبوط استفاده نموده و با اعتبار دادن به وکالت‌نامه‌هایی که از جانب شخص حقوقی به صورت بلاعزل اعطا گردیده، ضمن حفظ اعتبار اسناد رسمی، از مصالح عمومی پاسداری نمایند.